

گردد و پای اول مفتوح شود ، مانند: حی: حیوی .

اگر از منسوب الیه حرف آخر حذف شده باشد ، حرف محذوف در نسبت بر میگردد ، مانند: اخ: اخوی ، اب: ابوی ، ید: یدوی ، دم: دموی . ولی اگر بجای حرف محذوف تایی تأییدی افزوده شده باشد ، تاء تأیید را حذف و محذوف را اعاده کنند: مانند: سنة: سنوی ، لغة: لغوی ، شفه: شفوی .

هر گاه اسم منسوب الیه، تشبیه یا جمع باشد در نسبت علامت تشبیه یا جمع حذف میشود ، مانند: عراقی منسوب به عراقین و مسلمی ، منسوب به مسلمین .

۸۷۸- برخی از اسمهایی که برخلاف قاعده منسوب گردند :

امیه: اموی ، بادیه: بدوی ، جلواء: جلولی ، حرمین (مکه و مدینه) : حرمی ، حضرموت: حضرمی ، دیر: دیرانی ، روح: روحانی ، رب: ربانی ، رامهرمز: رامی ، ری: رازی ، طی: طائی ، صنعاء: صنعائی ، طبیعت: طبیعی ، عبدالدار: عبددری ، عبدالله: عبدلی ، فراهید: فرهودی ، قریش: قرشی ، مرو: مروزی ، هذیل: هذلی ، اباط: اباطی ، ناصره: نصرانی ، یمن: یمنی ، ثقیف: ثقفی ، تهامه: تهامی ، بحرین: بحرانی .

۸۷۹- تصغیر: هر گاه بنخواهند اسمی را کوچک جلوه گر نمایند آنرا مصغر سازند تصغیر را سه وزن است :

تَعْيَلٌ ، در اسمهای سه حرفی ، مانند: رجل: رجیل (مردك) ، حسن: حسین (حسن کوچک) .

تَعْيَلٌ ، در اسمهای چهار حرفی ، مانند: درهم: درهم (درهم کوچک) .

تَعْيِيلٌ ، در اسمهای پنج حرفی که حرف چهارم حرف عله باشد ، مانند: مصفور ، عصفیر (کنجشك کوچک) .

۸۸۰- اسم ذات در عربی یا اسم جنس است یا اسم علم . اسم جنس آنست که دلالت بر همه افراد آن جنس کند ، مانند: حیوان ، انسان ، حجر ، کتاب .

عَلْمٌ : علم آنست که بر شخص یا چیز معین دلالت کند ، مانند: عباس ، عبدالملك ،

و آن یا مفرد است ، مانند : احمد ، علی ، و یا مرکب .

مرکب آنست که از دو یا سه کلمه ترکیب شده باشد .

علم مرکب بر سه قسم است یا مرکب اضافی است ، مانند : عبدالله ، عبدالملك  
یا مرکب مزجی ( درهم آمیخته ) است ، مانند : بیت لحم ، سیبویه ، بعلبک و یا مرکب  
اسنادی است ، مانند : تأبطشرا ( زیر بغل گرفت شررا ) .

علم یا اسم است و آن برای نامیدن شخص یا چیزی بکار رود ، و یا لقب است  
و آن دلالت بر ستایش یا نکوهش میکند ، مانند : بدرالدین ، علاءالدین ، حافظ ،  
قوام السلطنه ، مستوفی الممالک ، ناصر الملك . و یا کنیه است و کنیه ، آنست که  
بر سر اسم ، کلمات : اب ( پدر ) ، ام ( مادر ) ، و بقولی ابن ( پسر ) آورده باشند ، مانند :  
ابوطالب ، ام کلثوم ، ابن سینا .

اسم علم یا شخصی است ، مانند : حسن ، علی ، و یا نوعی ، مانند : فرعون ، خدیو .  
اسم معتل ، آنست که یکی از حرفهای اصلی آن عله ، واو ( و ) ، الف ( ا ) ، یا  
( ی ) یعنی « وای » باشد . حال اگر حرف عله در اول کلمه قرار گیرد آنرا مثال یا  
معتل الفاء گویند ، و هر گاه این حرف عله واو باشد آن کلمه را مثال واوی می نامند ،  
مانند : وعده ، وجد ، وصل ، ورم ، وضع .

و هر گاه آن حرف عله در اول کلمه « ی » باشد ، آن کلمه را مثال یائی گویند ، مانند :  
یأس ، یسر ( آسانی ) یقین . اگر حرف عله در میان باشد آنرا « اجوف » یا معتل العین گویند  
و اگر حرف عله واو باشد آنرا اجوف واوی نامند ، مانند : قول ، جور ، طور ، شور ،  
حول ، شوق .

و هر گاه آن حرف عله که در میانست « ی » باشد آنرا اجوف یائی خوانند ، مانند :  
بیع ، میل ، سیل ، صید ، سیر ، طیر .

و اگر حرف عله در آخر باشد آن اسم را ناقص یا معتل اللام گویند . و هر گاه  
آن حرف عله واو باشد آن اسم را ناقص واوی خوانند ، مانند : دعا که اصل آن

«دعو» ، غزا (جنگ) که اصل آن غزو. صفا ؛ که اصل آن «صفو» است.  
 و اگر آن حرف عله که در آخر است «ی» باشد آن اسم را ناقص یائی گویند ،  
 مانند: رمی (افکندن) ، مضی (گذشتن) ، عمی (کوری) ، رعی (چراغیدن) ، سعی ، نهی ،  
 رأی .

هر گاه دو حرف عله در يك کلمه باشد آن کلمه را لفیف گویند . اگر آن دو  
 حرف عله بهم چسبیده باشد آنرا لفیف مقرون گویند ، مانند: طی که در اصل طوی  
 بوده بمعنی در هم پیچیدن ، قوی ، غوی (گمراه) ، سوی (یکسان) .  
 اگر آن دو حرف عله از هم جدا باشند آنرا لفیف مفروق نامند ، مانند : وقی  
 (نگاهداشتن) ، وفی (وفا کردن) ، وصی ، وحی ، ولی .

#### ۸۸۱ - تصرف در لغات عربی :

چنانکه تازیان لغات ایرانی را معرب کرده و برای مثال کاوس را (قابوس)  
 برنامه را برنامج ، کوسه را کوسج ، گوهر را جوهر ، گلستان را جلستان و دیبا را  
 دیباج گفته اند .

ایرانیان نیز در کلمات تازی تصرف کرده و بسیاری از آنها را پارسی ساخته اند.  
 اینک برای نمونه ، چند کلمه ی پارسی شده با اصل عربی آنها در زیر یاد میشود :

پارسی شده	اصل عربی	پارسی شده	اصل عربی
مغیلان	امغیلان	بایزید	ابایزید
بوسعید	ابوسعید	باورد	ابیورد
بسحاق	ابواسحاق	براهام	ابراهیم
ورالنهر	ماوراءالنهر	علا	علی الله
بوزینه	ابوزنه	بسم	بسم الله
بسمه	بسم الله	تمیز	تمیز
لاش ، لاشه	لاشی ء	ویک	ویحک ، ویلک
یالمند	عیالمند	عمو	عم

پارسی شده	اصل عربی	پارسی شده	اصل عربی
ملافه	ملحفه	ملاقه	ملعقه
طلایه	طلایع (جمع طلایه)		
خالو	خال	عور	عاری
ماهور	ماحور (آهنکی از موسیقی)		
رعنا	رعوت	چلیپا	صلیبا

حروف وادوانی که از زبان عربی وارد زبان پارسی شده بدین شرح است:

۸۸۲ - آل : بمعنی اهل و فرزند و خانواده ، مانند : آل علی ، آل بویه ، آل سامان ، آل مروان ، آل طاهر ، آل ابی طالب .

۸۸۳ - آمین : اسم فعل است و در خواست اجابت دعا است بمعنی پذیر و اجابت - کن ، مانند : آمین یا رب العالمین .

سخن بلند کنم تا بر آسمان گویند

دعای دولت او را فرشتگان آمین

(سعدی)

۸۸۴ - ابدأ : همیشه ، دایم ، جاویدان ، ابدالابد : همیشه ، هرگز ، مثال : ابدأ هایل بیستم اورا ببینم .

و آن ظرف زمان است برای تأکید در مستقبل نفیاً و اثباتاً ، مانند :

آز نکردد ابدأ کرد آنک در شکم مادر گردد غنی

(ناصر خسرو)

۸۸۵ - اصلاً : از ظروف یا قیود نفی است ، مانند : مافعلته اصلاً ، یعنی این کار را اصلاً (از بنیاد) نکردم .

۸۸۶ - اُفّ : از اصوات است برای بیان دلتنگی بکار رود ، مانند : اف بر این

روزگار .

۸۸۷ - آل : حرف تعریف است و آن بر دو قسم است شمسی و قمری که در اول

اسم در آیند . ال شمسی است که تلفظ نشود و فقط حرفی که بر سر آن در آمده باشد

مشدد گردد، مانند: الشمس (نهال شمس)، الصبر، الظفر، التراب، الثور، الدار.  
 ال قمری، آنست که به تلفظ درآید، مانند: القمر (القمر)، البیان، الحلال،  
 الخاطر. کلماتی که بر سر آنها ال آورده شود، معرفه هستند.

۸۸۸- ال، از حروف تنبیه است، مانند:

الا یا ایها الساقی ادرکأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

(حافظ)

۸۸۹- الّا: از حروف استثناء است بمعنی مکررک: ص ۱۴۳

۸۹۰- الان: از اسمهای زمان است بمعنی اکنون: الان باو کتم. الان

خواهم آمد.

۸۹۱- اللّهم: از ادوات نداست بمعنی خدایا. اللهم زد ولا تنقص: خدایا بیفزای

ومکاه، اللهم یسرّ ولا تعسر (یعنی خدایا آسان کن و دشوار مساز).

۸۹۲- الی: از حروف جرّ عربی است بمعنی بسوی و ترکیباتی که از آن در زبان

پارسی بکار رود برخی از آنها در اینجا یاد میشود: الی الابد، الی آخر، الی آخره،

الی الآخر، ماشاء الله الی غیر النهایه، الی آخر الزمان، من اوله الی آخره،

من الباب الی المحراب، من باء بسم الله الی تاء تمت، الیه، مشارالیه، مشارالیها،

الی الآن، الی اللقاء.

۸۹۳- البتّه: ال + بتّه (بی تردید). البتّه یعنی این کارو این سخن درست است

و در آن تردیدی نیست. و از قیود تأکید است.

۸۹۴- امّا: از حروف شرط و تفصیل و تأکید و گاهی استدراک است بمعنی ولی

(رک: ص ۱۴۳).

۸۹۵- امان: اسم فعل است و در پارسی چون یکی از اصوات تحذیر بکار رود

بمعنی زینهار: امان از همنشین بد، امان از دست او!

۸۹۶- أَهْلًا وَسَهْلًا: در عربی منصوب به فعل محذوف است یعنی: صادفت اهلا و سهلا. و در زبان پارسی مانند یکی از اصوات تحسین بکار رود و از آن معنای «خوش آمدید» مستفاد شود.

۸۹۷- اوه: از اصواتی است که بیان شکایت و درد و تأسف کند.

۸۹۸- اَیِّ وَاللَّهِ: حرف جواب است یعنی: آری بخدا، که در تداول پارسی زبانان «ای والله» گفته شود.

۸۹۹- أَيْضًا: ایضاً از حروف عطف بمعنی نیز از مصدر آض است (بمعنی شد و گردید) «آض سواد شعره بیاضاً» یعنی: «موی سیاهش سفید شد».

۹۰۰- أَيُّهَا: از حروف نداست، مانند: ایها الناس، ایها العشاق، ایها السکاری.

۹۰۱- ب، پ، بی: بای مفرد از حروف جراست، و در پارسی غالباً برای استعانت بکار رود، مانند: بسم الله الرحمن الرحیم، بعون الملك الوهاب، بعون الله تعالی، بسمه تعالی. و گاهی برای مصاحبت و معیت و سببیت است، مانند: بالاتفاق، بالاشترک، بالبداهه، بالفعل، بالمآل، بالمناصفه، بالآخره، بالاجمال، بالاراده، بالمره، بالذات، بالضرورة، بالمناسبه، بالواسطه، بالمثل، بالمشاهده، بالعکس. گاهی برای سوگند و قسم است، مانند: بالله، بالرسول، برب البيت العتیق.

۹۰۲- بِعَسَى: فعل جامد است و برای ذم و نکوهش بکار رود، مانند: بیش البذل، بیش الرفیق، بیش الجار.

۹۰۳- بَخ: از ادوات مدح و تحسین است بمعنی به به، و گاهی برای مبالغه آنرا تکرار کرده بخ بخ و بخ و بخ گویند.

۹۰۴- بَعْد: از ظروف زمان است، مانند: بعد العنوان، بعد الظهر، بعد المیلاد، بعد التوقیع، بعد الطعام، من بعد الايام، بعد الوقات، بعد الخطبه.

۹۰۵- بَل: حرف اضراب است، یعنی اعراض کردن از سخن پیش، مانند: خود بگفتی کاین گناه از بخت بود

چون قضا این بود بخت ما چه سود

بل قضا جوق است و جهد بنده حق

هین مباش اعور چو ابلیس خلق

(مثنوی)

۹۰۶- بلی: حرف جواب است: مانند: الست بر بکم؟ آیا پروردگار شما بیستم؟، قالوا بلی: گفتند آری. این حرف در زبان پارسی بلی بمعنی آری تلفظ شود، مانند:

غم مرگ برادر را برادر مرده میداد

بلی قدر چمن را بلبل افسرده میداد

و گاهی بله تلفظ شود، مانند: بله قربان گو، یعنی چاپلوس نظیر آقا بلی چی. ۹۰۷- بین: بمعنی وسط و از ظروف است، مثال: بین الاحباب تسقط الاداب: میان دوستان آداب مراعات نمیشود، بینی و بین الله، بین من و خدا، بین دو پلاس بر زمین است، بین ما این حرفها نیست.

و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود، از اینقرار است: بین الاثنین، بین الاحباب، بین النوم واليقظه. مابین، بین الصلاتین: بین دو نماز.

۹۰۸- ت: از حروف جراست بمعنی قسم و مختص به اسم جلاله است، مانند: تالله: بخدا.

۹۰۹- تعالی الله: یعنی خدا بلند و والاست، این عبارت در پارسی برای اظهار تعجب بکار رود.

۹۱۰- تحت: بمعنی زیر از ظروف است و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از اینقرار است: تحت الارض، تحت الارضی، تحت الجلد، تحت اللفظ، تحت الحفظ، تحت الثری، تحت البحری، تحت محاکمه، تحت الحمايه، تحت الحنك، تحت السلاح، تحت الشعاع، تحت اللفظی، تحت القهوه (غذای اندک که پیش از قهوه بخورند).

۹۱۱- توکلت علی الله: یعنی توکل کردم به خدا.

چون سخن از دارورسن شاه گفت      مرد تو کلت علی الله گفت  
 ۹۱۲- حاشا : حرف انکار بمعنی دور است ، مانند : حاشالله ، یعنی دور است  
 از خدا ، حاشا و کلاً .

حاشا که من بموسم گل ترک می کنم  
 من لاف عقل میزنم این کار کی کنم  
 ( حافظ )

۹۱۳- حالا : اصل آن حالا بوده یعنی اکنون و ظرف زمان است ، مانند :  
 حالا چند کلمه از مادر عروس بشنو ، حالا که ماست نشد شیر به بد .  
 ۹۱۴- حَبْدًا : از افعال مدح و ستایش است مرکب از حَب و ذَا ، مانند : حَبْدًا  
 خانه‌ی خود گر همه گلخن باشد ا

۹۱۵- حَتَّى : از حروف جراست و افاده‌ی انتهای غایت کند ، مانند : حتی به  
 پطرزبورغ هم میرود ، حتی مطلع الفجر ، حتی نسیحت مرا هم نشنید ، یعنی تا این  
 غایت ، حتی الباب ، حتی الامکان ، حتی المقدور .

۹۱۶- حَسَب ، بمعنی در خور و مطابق و آن عربی بمعنی کفایت کردن است  
 و ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از اینقرار است : حسب حال ، حسب الامر ،  
 حسب المعمول ، حسب الفرمایش ، حسب العاده ، حسب الوظیفه ، بر حسب .

۹۱۷- حَيْثُ : از ظروف مکان است بمعنی جا و بعضی از ترکیبات آن که در  
 پارسی بکار رود از اینقرار است : از حیث ، من حیث المجموع .

۹۱۸- حَيْصٌ وَ بَيْصٌ - یعنی گیرو دار ، مانند : در این حیص و بیص از در  
 در آمد .

۹۱۹- حَيْفٌ : بمعنی جور و ستم و در پارسی غالباً بمعنی افسوس بکار رود و از  
 اصوات است ، مانند : حیف دانا مردن ، و افسوس نادان زیستن .

۹۲۰- خَيْرٌ : در عربی بمعنی نیکی و خوبی است ولی در تداول مردم غالباً  
 بجای حرف نفی (نه) بکار رود ، مثال : آیا با فلان کس ملاقات کردی ؟ خیر!



- ۹۲۱ - دام : بمعنی همانند و آن در مورد دعا بکار رود و مؤنث آن دامت است و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی استعمال شود از اینقرار است:
- دام اقباله ، دام اجلاله ، دامت دولته ، دامت برگانه ، دامت شوکته ، مادام .
- ۹۲۲ - دون : ظرف مکان است و بمعنی پایین و فرود و آن تقیض فوق است مثال : دون شأن ماست ، مادون .
- ۹۲۳ - ذات ، مؤنث : ذو و ذی بمعنی صاحب و دارنده است ، مانند : ذات الجنب ، ذات البروج (فلك هشتم) ، ذات البین ، ذات الریه ، ذات الصدر (درد سینه) . و جمع آن ذوات است : ذوات اذتاب ، ذوات اربع .
- مثال برای ذو و ذی ، مانند ، ذوالجلال ، ذوالفقار ، ذی فقار ، ذوالعین ، ذواللویں ، ذوالقربی ، ذوالجناح ، ذیروح ، ذوقنون ، ذوذب ، ذومال ، ذواربعه - الاضلاع ، ذوات الاضلاع ، ذوزنقه ، ذی القعدة ، ذی الحجة ، ذواضعاف ، ذی حق ، ذیر ذیروح ، ذی قیمت ، ذوحیات ، ذوحیاتین ، ذی شأن ، ذی جاه ، ذوی الاحترام ، ذوی الارحام ، ذوی الاکرام ، ذوی الاقدار ، ذوالمنن ، ذوالقدر ، ذوالشرف ، ذووجهین ، ذوی القربی ، ذی حساب ، ذی حق .
- ۹۲۴ - سوا : از حروف استثناء و حکم غیر دارد و در این حالت به اسم ما بعد خود اضافه گردد ، مانند : همه آمدند سواى حسن ، یعنی بجز حسن .
- ۹۲۵ - علی : از حروف جر عربی است بمعنی «بر» و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از اینقرار است : علی القاعده ، علی الدوام ، علی الاصول ، علی الله ، العهدة علی الراوی ، علی الرسم ، علی المعالیه ، علی البدل ، علی التوالی ، علی - الظاهر ، علی ای حال ، علی حده ، علی رغم ، علیه ، علی الفور ، علی العمی ، علی العمیاء ، علی الطلوع ، علی السویه ، علی التفصیل ، علی التحقيق ، علی التقرب ، علی قدر مراتبهم ، علی دین ملوکهم ، علی قدر مراتبهم .
- سلام علیکم ، علیک السلام ، علیه السلام ، علی الاتصال ، علی الاجمال ، علی الاستمرار ، علی الاطلاق ، علیه ما علیه ، علینا و علیکم ، علی الاکثر ، علی

الانفراد ، علی التسلسل ، علی التعجیل ، علی التوکل ، علی الخصوص ، علی الرأس ، علی الرأس و العین ، علی السحر ، علی الصباح ، علی العاده ، علی العموم ، علی الغفله ، علی الفور ، علی ای حال ، علی ای تقدیر ، علی رؤوس الاقران ، علی طریق الاختصار ، علی عهده ، علی قدر الامکان ؛ علی کل حال ، علی کل تقدیر ، علی مرور الشهور ، علی وجه التفصیل ، علی هذا التقدير ، علی هذا القياس ، بناء علی ذلك ، تو کلت علی الله ، بناء علیه .

۹۲۶ - عن : از حروف جراست بمعنی از ، و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از این قرار است :

عنقریب ، ابا عن جد ، عما قریب ، معنن ، عنعنه ، عنعنات ، عن اصل ، عن جهل ، عن غیاب ، عن ید . رضی الله عنه ، عن صمیم القلب ، عن الشافی ، عن جعفر بن محمد ، عن قصد ، مبحوث عنه ، مفعول عنه ، مفروق عنه .

۹۲۷ - عند : از ظروف مکان و زمان است بمعنی نزد و هنگام و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از این قرار است : عند المطالبه ، عند القدمات ، عند الله ، عند الرسول ، عند التوفیق ، عند الوصول ، عند البعض ، عند الکوفین ، عند البصرین ، عندی ، عند الحاجة . عند الاقتضاء ، عند الاحتیاج ، عند الرؤیة ، عند الضرورة ، عند القدرة و الاستطاعة ، عند التلاقی .

۹۲۸ - غیر : از حروف استثناء است بمعنی جز و مگر و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از این قرار است : غیر واقع ، غیر قابل تحمل ، غیر مزروع ، غیر ممکن ، غیر محدود ، غیر مناسب ، و غیره ، غیر مانوس ، غیر صالح ، غیر عادی .

۹۲۹ - فی : از حروف جراست بمعنی در و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از این قرار است : فی الاصل ، ظل الله فی الارض ، فی الجملة ، فی الحقيقة ، فی زماننا هذا ، فی سبیل الله ، فی مابعد ، فی نفس الامر ، فی الواقع ، فی یومنا هذا ، فی الفعل ، کما فی السابق ، فی الفور ، متنازع فیہ ، فی المثل ، فی تأمل ، فی البداهة ، فی البدیهة ، فی المجلس ، الكل فی الكل ، فی الحال ، فی الخارج ، فیما يتعلق به ، فی نظر ، فی الدنيا و فی الآخرة ،

فی الارض ، فی السماء ، فیها خالدون ، کذا فی اصل ، فیہ ما فیہ .

۹۳۰ - فَوْق : ظرف مکان است بمعنی بالا و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از اینقرار است : فوق العاده ، فوق الحد ، فوق ما یتصور ، فوق المأمول ، فوق التصور ، فوق الثریا و تحت الثری ، فوق الطاقه ، فوق الذکر .

۹۳۱ - قَبْل : ظرف زمان است بمعنی پیش و بعضی از ترکیبات آن از اینقرار است : قبل المیلاد ، قبل از میلاد ، قبل الطعام ، قبل الطوفان ، قبل الاسلام ، قبل الظهر ، قبل الشروع ، قبل الورد ، قبل الخروج ، ما قبل ، من قبل .

۹۳۲ - كَ : از حروف جراست و غالباً در فارسی برای تشبیه بکار رود و بعضی از ترکیبات آن از اینقرار است : کذاک ، کالأول ، کآن ، کانه ، کآن لم یکن ، کما ، کما فی السابق ، کماکان ، کما هو حقه ، کماهی ، کما ینبغی ، کالأسد ، کجراد منتشره ، کهدا ، کما تدین تدان ، کذا فی الاصل .

۹۳۳ - کُلُّ : اسم است که برای استغراق افراد نکره آید ، و آن غالباً جهت تأکید بکار رود و بعضی از ترکیبات آن از اینقرار است : کلهم ، کل الناس ، کل شیء یرجع الی اصله ، کله ، من کل شیء ، کل الصید فی جوف الفراء ، کل امرؤ بما کسب رهین ، کل حزب بما لدیهم فرحون ، کل اناء یترشح بمافیہ ، کل شیء هالک الا وجهه ، کل سر جاوزالانین شاع ، کل طویل احمق ، کل قصیر قتنه ، کل مداح کذاب ، کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیة ، کل مسکر حرام ، کل من علیها فان ، کل نفس ذائقة الموت ، کل یعمل علی شاکنه ، کل یوم هو فی شأن ، لکل جدید لذة ، لکل امرئ سبب ، لکل داء دواء ، لکل دولة جولة ، لکل شیء آفة ، لکل فرعون موسی .

۹۳۴ - کَلَّا : از حروف ردع و انکار است : حاشا و کلا .

۹۳۵ - کَیْفَ : اسم مبهم است بمعنی چگونه که گاهی بطور شرطی و گاهی استفهامی استعمال شود ، مانند : کیفما اتفق ، کیف کان ، کیف حالک ، فکیف ، کیفیت .

۹۳۶ - لَ : لام جر بمعنی برای ، مانند : لله وللرسول ؛ لذا ، لیطمئن قلبی ، للوطن ، للایمان ، للتقوی ، لذلك ، لاجل ، لاجله .

۹۳۷ - لا : از حروف نافیة بمعنی نه است و بعضی از ترکیبات آن که در پارسی بکار رود از این قرار است : لا یتبدل ، لا یتغیر ، لا یتحمل ، لا یتناهی ، لا یجوز ، لا یحصی ، لا احصی ، لا یدرک ، لا یدکر ، لا ینزال ، لا ینزع ، لا یطاق ، لا تعدو ، لا تحصی ، لا یعقل ، لا یعلم ، لا یعنی ، لا یفوت ، لا یفهم ، لا یموت ، لا ینبغی ، لا ینصرف ، لا ینفک ، لا ینقطع ، لا ابالی ، لا ید ، لا جرم ، لا جواب ، لا حاصل ، لا دواء ، لا ریب ، لا سیما ، لا شریک ، لا شیء ، لا طائل ، لا علاج ، لا عن قصد ، لا یعلم ، لا کلام ، لا محاله ، لا مفر ، لا مذهب ، لا مکان ، لا نهایه ، لا بدایه ، لا یتجزی ، لا یوصف ، لا ادری ، لا بشرط ، لا ضرر و لا ضرار ، لا والله ، لوحش الله (لا اوحشه الله) یعنی خدا او را از وحشت و گزند محفوظ دارد .

۹۳۸ - لدی : از ظروف و بمعنی نزد است اعم از مکان و زمان و بعضی از ترکیبات آن از این قرار است : لدی الورد ، لدی الحاجة ، لدی التحقيق ، لدی الباب ، لدی الاستنطاق ، لدی السؤال ، لدی الخروج ، لدی الاقتضاء .

۹۳۹ - لذا : بمعنی بدین جهت و از این رو ، مرکب از ل (برای) و « ذا » بمعنی (این) .

۹۴۰ - لعل : از حروف مشبیهة بالفعل بمعنی شاید : لعل الله یحدث بعد ذلك امرًا

۹۴۱ - لکن : از حروف مشبیهة بالفعل ، بمعنی ولی و در پارسی گاهی لیکن یا لیک گفته شود .

۹۴۲ - لم : حرف نفی مضارع و از جوازم است ، مثال : لم یزرع ، لم یلدولم یولد ، لم یکن .

۹۴۳ : کن : حرف نفی است برای مستقبل و از حروف مشبیهة بالفعل بمعنی هرگز مانند : لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون . در زبان پارسی عبارت لن ترانی گفتن یعنی هرگز مرانخواهی دید مقتبس از آیه شریفه : لن ترانی و لکن انظر الی الجبل (مرانخواهی دید ولی بکوه بنگر) (سوره ی ۷ آیه ۱۳۹) ، بسیار بکار رود و از آن جواب خشک و خشن ازاده کنند ، چنانکه هاتفاصفهائی در ترجیع بند معروف خود گوید :

صدرت لن قرانی ار گویند      باز میدار دیده بر دیده‌ار

- ۹۲۲ - لَو : حرف شرط است بمعنی اگر ، مثال : لو شاء ربك فاعلموه : اگر پروردگار تو میخواست این کار را نمیکردند ، لو تساوى الناس لهلكوا جميعاً (اگر مردم برابر بودند همه هلاک میشدند) . و لو ظهرت الحقايق لبطلت الشرايع .
- ۹۲۵ - لَوْلَا : لولا الجهاد لهلك الرجال ، لو ظهرت الحقايق لبطلت الشرايع ، لو فرض ، لو اعلی لهلك عمر ، لولا الخركسون لهلك المفلسون .
- ۹۲۶ - لَيْتَ : از حروف مشبهة بالفعل بمعنی کاش ، مانند : ليت ولعل کردن : کاش و شاید گفتن ، ليت الشباب يعود .
- ۹۲۷ - لَيْسَ : از افعال ناقصه است ودلالات بر نفی کند وبمعنی نه و نیست آید ، مثال : ليس كمثل شيء (آیه) ، ليس الخبر كالمعاينه ، ليس على المريض حرج (آیه) ، ليس في الدار غير مديار ، ليس للانسان الاماسى ، ليس وراء عبادان قرية ، ليس هذا اول قارورة كسرت في الاسلام .
- ۹۲۸ - مَا : اسم نكرة است بمعنی آنچه ، وترکیبات آن که در پارسی بکار رود از این قرار است : ما بقى ، ما تقدم ، ما جرى ، ما جرا ، ما حصل ، ما حضر ، ما خلق الله ، ما دام ، ما دام الحيات ، ما سبق ، ما سلف ، ما شاء الله ، ما عدا ، ما فات ، ما كان ، ما يلزم ، ما يملك ، ما وضع له ، ما وقع ، ما يتحلل ، ما يحتاج ، ما يعرف ، ما يقرأ ، ما لا يطاق ، ما لا يعنى ، ما به الاحتياج ، ما بعد ، ما بين ، ما تحت ، ما فوق ، ما فى البيت ، ما فى الضمير ، ما قبل ، ما لديه ، ما وراء ، ما لا كلام ، ما لا نهاية ، ما نحن فيه ، ما وراء النهر ، ما وراء الطبيعة ، ما ترك ما لا مال ، ما لا يدرك ، ما به النزاع .
- ۹۲۹ - مِثْلُ : از اسماء تشبيهه است بمعنی مانند ، مثال : مثل او کسی نیست ، مثل آب (در روانی) ! مثل آب و آتش ، مثل آب و روغن ، مثل آتش پاره ، مثل آدم (مؤدب) .
- ۹۵۰ - مَعَ : اسمی بمعنی «با» که مضاف به اسم ما بعد خود شود ، مانند : مع هذا ، مع ذلك ، مع زيادة ، مع الكراهة ، مع التأسف ، مع الشكر ، مع السلامة ، مع الحق ، مع الله معاً .
- ۹۵۱ - مِّنْ : اسم موصول است بمعنی که و کسیکه ، مانند : من تبع ، من في اندار ، من يسمع ، من يشفع ، من يعمل ، الحق لمن غلب ، من جرب المجرب حلت به

الندامة ، من جدوجد .

۹۵۲- من: از حروف جراست بمعنی از، و بعضی از ترکیبات آن از این قرار است:  
 من غیر حد ، من حیث المجموع ، من حیث المعنی ، من اجل ، من غیره ، من اوله الی آخره ،  
 من الازل الی الابد ، یوماً من الایام ، من الایام ، من القدیم ، من بعد ، من جهة ، من کل  
 الوجوه ، وجها من الوجوه ، من الان ، من اول یوم ، من جمله ، من ربی ، من عندی ، من  
 فوق ، من قبل ، من حیث ، من بآء بسم الله الی تاء تمت ، من الصدر الی الذیل ، من الماء  
 کل شیء حی ، ومنه ، ومنها ، ومنهم .

۹۵۳- مَهِمَا : از اسماء شرط و جزاست ، مانند : مهما ممکن اولی .

۹۵۴- نَعَم : از اسماء تصدیق و ایجاب است بمعنی آری ، مانند : لا ونعم (نه و آری)

۹۵۵- نَعَم : از فعلهای مدح است ، مانند : نعم الرفیق (چه رفیق خوبی) ،

نعم البدل ، مقابل بش البدل ، نعم المولی ونعم الوکیل .

۹۵۶- هَل : حرف استفهام است بمعنی آیا ، مانند : هل من مبارز ، هل من مزید

کفتن ، هل یتوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون (آیه) .

۹۵۷- هَیْهَات : بمعنی دور است در پارسی در مقام افسوس گفته شود و گاهی

مکرر گردد ، مانند : هیهات لهما توعدون .

تو که تا برده ای ره در خرابات

تو که تا خوانده ای علم سماوات

بخوبان کی رسی هیهات هیهات

تو که سود و زیان خود ندانی

(باباطاهر)

۹۵۸- یا : از حروف نداست ، مانند : یا الله ، یا محمد ، یا علی ، یا ربی و رجائی

یا رسول الله ، یا حی و یا قیوم ، یا ذوالجلال و الاکرام ، یا مسبب الاسباب ، یا ایها الساقی ، یا

مشر الجن و الانس ، یا هو ، یا ایها الناس .

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

فهرست الفبایی

اصطلاحات دستور نامه

www.Ketabfarsi.com



## فهرست الفبایی اصطلاحات دستورنامه

آل ( رك : اهل ) ۲۳۳	آ
آل (پیشاوند) ۲۸۴	آ (پلاوند) ۲۹۲
آل (پساوند) ۲۹۳	آ (پیشاوند) ۲۸۵، ۲۸۴
آمدن ۲۴۳، ۷۴	آ (حرف) ۱۲
آمین ۲۳۳	آب (پلاوند) ۲۹۲
آن ( اسم اشاره ) ۰۲۳۳، ۱۹۷، ۵۳، ۴۹	آباد ۲۹۳
۲۵۹	آباد ۶۸
آن ۲۹۳	آخ ۱۳۷
آن (در اضافه) ۲۲۹	آختن ۷۶
آن (در ترکیب با دچنده) ۵۲	آخر ۱۵۰
آن (در حالت ملکی) ۵۱	آفون ۱۵۵
آن (ضمیر اشاره) ۵۰، ۴۹	آو (در آخر مصدر مخم) ۷۸
آن (در نسبت پدری) ۲۹۳	آو (در صفت فاعلی) ۳۴
آنان ۴۹	آرتک ۱۵۰
آنت ۵۰	آری ۲۰۸، ۱۵۰
آنجا ۱۵۸	آلا (پلاوند) ۲۹۳، ۳۵
آنچنان ۱۵۵	آستن (علامت مصدر) ۱۱۰
آنچه ۲۵۳، ۱۸۴، ۵۳	آفرین (سوت) ۱۵۵، ۱۳۷
آندون ۱۵۸	آقا ۲۷
آنست ۱۵۸	آک (پلاوند) ۲۹۳
آنقدر ۵۶	آکین (پلاوند) ۳۰۱
آنک ۱۶۸، ۵۱، ۵۰	
آنکجا ۵۴	

ات (علامت جمع مؤنث دهری) ۳۲۴	آنکه ۲۶۲، ۲۶۱، ۵۳
اجوف (رك : مثل العين) ۳۳۱	آنگاه ۱۵۹
اجوف واوی ۳۳۱	آنه (علامت قید) ۲۹۳، ۱۲۴
اجوف یائی ۳۳۱	آن يك ۵۶
ادات تشبیه ۹۲	آواخ ۱۳۷
ادات شك و تمنی ۹۲	آواها (اصوات) ۱۳۷
ادغام ۱۸	آوخ ۱۵۹، ۱۳۷
ادن (علامت مصدر) ۱۱۲	آور (پساوند) ۲۹۴
ادوات استفهام ۵۷	آورده اند (رك : حكي) ۲۶۷
ادوات حصر ۲۶۴	آویختن ۷۶
ار (علامت صفت فاعلی) ۳۶	آ ۱۳۷، ۰
ار (مخفف « اگر ») ۱۵۶، ۹۷	آهای ۱۳۷
ارای ۱۶۰	آهنجیدن ۷۷، ۷۶
ارچه (مخفف « اگرچه ») ۱۵۷	آیا (استفهام) ۱۵۹، ۵۷
از (حرف اضافه) ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۵۰، ۱۵۰	آیا بود ۱۶۰
۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۲۰۰، ۲۲۵	آینده (مستقبل) ۱۰۶، ۱۰۴، ۱۰۲، ۷۲
۲۷۱	۱۰۷
از (در تفریق) ۶۹	آیین جمله بندی در زبان پارسی ( رك :
از (در صفت تفضیلی) ۳۹، ۳۸	نحو) ۲۲۰
از آن ۱۵۳	
از آنجا ۱۵۳	اب ۳۳۱
از آن روی ۱۵۳	ابدا ۳۳۳
از آنکه ۱۵۳	ابدال ۱۴۴
از ایرا ۱۶۱، ۱۵۴	ابر ABAR (پیشاوند) ۲۸۷
از این را ۱۵۴	ابن ۳۳۱
از این جهت ۲۵۰	ابو ۲۸۷
از بر ۱۵۲	ابهام ۲۳۴
از برای ۱۵۴	ایی (پیشاوند) ۲۸۸، ۲۸۵
از بهر ۱۵۴	اب APA (پیشاوند) ۲۸۵
از پی ۱۵۴	اپر APAR (پیشاوند) ۲۸۷
از پیش ۱۷۶	
از جهت ۱۵۴	

اسم جنس ۲۰، ۲۳۰، ۲۳۴	از چه ۲۲۶، ۱۵۴
اسم خاص ۲۰، ۲۳۳، ۲۳۷	از حیث ۱۵۱
اسم ذات ۲۰	از روی ۱۵۴
اسم زمان (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۲	از کجا ۱۵۴
اسم ساده (یا: بسیط) ۲۰	از که ۲۲۶، ۱۵۴
اسم عام ۲۰	ازیراک ۱۶۱
اسم علم (در عربی) ۳۳۰، ۳۳۱	ازین (مخفف از این) ۱۵۴
اسم علم شخصی ۳۳۱	است ۸۴، ۹۲، ۱۸۵، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۶
اسم علم نوعی ۳۳۱	۲۳۸، ۲۴۰، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲
اسم فاعل ۲۳، ۹۶	استعمال ۳۱۹، ۳۲۱
اسم فاعل (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳	استفهام انکاری ۲۱۶
۳۲۶، ۳۲۸	استکان ۶۵
اسم فعل ۱۵۵	استن (علامت مصدر) ۹۹
اسم مجرد (در عربی) ۳۱۷	استن (علامت مصدر) ۱۰۹
اسم مذکر ۲۳	استن (علامت مصدر) ۱۱۰
اسم مذکر مؤنث ۳۲۴	استن (مصدر) ۲۳۳، ۲۳۴
اسم مرکب ۲۰	استی ۹۲
اسم مرکب تشبیهی ۳۵	اسم ۲۰، ۲۳۱
اسم مره (در عربی) ۳۱۷	اسم (در حالت اضافه) ۲۲۳، ۲۲۶
اسم مزید فیه (در عربی) ۳۱۷	اسم (در حالت فاعلی) ۲۲۲
اسم مشتق ۲۰، ۳۱۷	اسم (در حالت مفعولی) ۲۲۳
اسم مصدر ۷۸	اسم (در حالت ندایی) ۲۲۳
اسم مصدر (در عربی) ۳۲۱	اسم (در زبان عربی) ۳۱۷
اسم مضاف ۲۳۳	اسم اشاره ۴۳، ۴۹، ۲۳۳، ۲۵۹
اسم معتل ۳۳۱	اسم آلت ۲۷
اسم معرفه ۲۳	اسم آلت جامد ۲۸
اسم معرفه ۲۳۲	اسم آلت (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۳
اسم معنی ۲۰	اسم آلت مشتق ۲۸
اسم مفرد ۲۴	اسم جامد ۲۰، ۳۱۷
اسم مفعول ۹۶	اسم جمع ۲۶، ۸۲، ۲۲۶
اسم مفعول واسم ۳۵	اسم جمع (در مستدالیه) ۲۳۳
اسم مفعول در جمع به (ان) ۳۶	

اف ۳۳	اسم مفعول (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳
آف (پیشاوند)	۳۲۶، ۳۲۳
افاعل ۳۲۵، ۳۲۸	اسم مفعول مختوم به (ـک) ۳۶
افاعیل ۳۲۶	اسم مقدار ۳۲۱
افتد ۹۶	اسم مکان (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۲
افتعال ۹۶، ۳۱۹، ۳۲۰	اسم مکرر ۳۶
افوس ۱۵۵	اسم مهمل ۲۲
افوس خوردن ۱۵۵	اسم مؤنث ۲۳
آفعال ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۹	اسم و اسم مفعول ۲۱
افعال ۳۱۹، ۳۲۰	اسم وصفت ۳۵
افعال باقاعده ۱۰۹	اسم نکره ۲۳، ۲۲۳، ۲۲۲، ۲۳۵
افعال بی قاعده ۱۰۹، ۱۱۲	اسم نوع (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۱
افعال غریب ۷۶	اسناد ۲۴۰، ۲۴۸
افعال مرکب التزامی ۲۶۶	اصلا ۳۳۳
افعال مطاوعت ۸۰	اصوات (رك : آواها) ۲۴، ۱۳۷، ۱۵۵
افعال معین ۹۸، ۹۹	۲۰۵، ۱۵۷
افعال مقاربه ۷۸	اضافه ۲۳۰
افعل ۳۲۵	اضافه‌ی بیانی ۲۲۹
آفعل ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۷	اضافه‌ی بیانی توضیحی ۲۳۰
آفعل ۳۲۵	اضافه‌ی بیانی جنسی ۲۳۰
افلاء ۳۲۸	اضافه‌ی تخصیصی ۲۲۹
افلال ۳۱۹، ۳۲۱	اضافه‌ی تشبیهی ۲۳۰
افلال ۳۱۹	اضافه‌ی توصیفی ۲۳۰
افعل تفضیل (در عربی) ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۷	اضافه‌ی مجازی ۲۳۰
۳۲۸	اضافه‌ی مشبه بمشبه به ۲۳۰
افعله ۳۲۵	اضافه‌ی مشبه به بمشبه ۲۳۰
افعول ۳۲۶	اضافه‌ی مقطوع ۲۲۹
افعوله ۳۲۶	اضافه‌ی مقلوب ۱۸۹، ۲۲۹
افکندن ۷۵، ۲۸۵	اضافه‌ی ملکی ۲۲۹
افگانه ۲۸۵	اضافه‌ی نسبت پدری ۲۳۰
اک (برای لیاقت) ۸۰	اعداد اصلی ۶۳
اکنون (حال)	اعداد مطوف ۶۳

الف شرح ۸۳	اگر (شرط) ۲۷۰۰۲۰۰۰۱۳۳۰۹۷
الف صفت مشبیه ۱۴۸	اگر (حرف ربط) ۱۳۳
الف صفت ۱۴۹	اگر (قید) ۱۵۵
الف کثرت ۱۴۹	اگر چند ۱۵۷
الف کشیده (ممهوده) ۳۲۴	اگر چه (ربط) ۱۵۵، ۱۳۳
الف کوتاه (مقصوره) ۳۲۹، ۳۲۴	اگر چه (قید مرکب) ۱۵۶
الف لیاقت ۱۴۹	ال (تعریف) ۳۳۳
الف متکلم ۱۴۹	الا (حرف ندا) ۰۲۳۱، ۲۱۷، ۱۵۷، ۱۳۷
الف ممهوده (کشیده) ۳۲۹	۳۳۴
الف ندا ۲۹۲، ۲۳۱، ۱۴۸، ۱۳۷	الا (حرف حصر و استثناء) ۰۱۷۹، ۱۵۷
الف ندبه ۱۴۹	۳۳۴، ۲۶۲، ۲۰۶
الف نسبت ۱۴۸	الآن ۳۳۴
الف و تاء ۲۶	البتة (قید تأکید) ۳۳۴
ال قمری ۳۳۴	ال شمسى ۳۳۳
الوف ۶۸	الف ۱۵
الهم (ندا) ۳۳۴	الف (در آخر کلمات) ۲۵
الی (جر) ۳۳۴	الف (در حالت اضافه) ۲۲۷
آم (پساوند) ۲۹۴	الف (در رابط) ۲۴۷
آم (ضمیر اشاره)	الف (در صفت) ۳۲
ام ۳۲۱	الف (در میان دو کلمه) ۲۲
اما (حرف ربط و تفصیل) ۲۱۱، ۱۵۷، ۱۳۳	الف اتصال ۱۴۸
۳۳۴	الف اشباع ۱۴۹
امان ۱۳۷	الف اشتمال ۱۴۹
امان (اسم فعل)	الف اعجاب ۱۴۸
آن (پیشاوند) ۲۹۱	الف الحاق ۸۳
ان (علامت نسبت پدری) ۲۳۰	الف امر ۱۴۹
ان (علامت نفی) ۲۸۵	الف جواب ۱۴۸، ۸۳
اند (عدد غیر معین) ۶۸، ۵۵	الف تفخیم ۱۴۸
اند And (پساوند) ۲۹۴	الف تمنی ۱۴۹
انداختن ۷۷	الف دعا ۲۹۲، ۱۴۹
اندر (حرف اضافه) ۰۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹	الف زاید ۲۹۱
۱۸۶، ۱۵۷	الف سوگند ۱۴۹

ای (ندا) ۲۳۱۰۱۵۹۰۱۳۷	اندر (پساوند) ۲۹۴
ایا (ندا) ۱۳۱۰۱۳۷	اندر (پیشاوند) ۳۱۳۰۲۸۵
ایدر ۱۶۰	اندرون (حرف اضافه) ۱۵۸۰۱۲۹
ایدون ۲۱۵۰۱۶۰۰۱۵۸	اندك ۱۵۸۰۳۹
ایر (پساوند) ۲۹۵	اندن (علامت تعدیه) ۸۰
ایرا ۱۶۰	اندیک ۱۵۹
ایراك ۱۶۰	انفعال ۳۲۱۰۳۱۹
ایرای ۱۶۰	انه Ana (پساوند) ۲۹۴
ایزه (پساوند) ۲۹۵	انیدن (علامت تعدیه) ۸۰
ایستادن ۷۶	آو (صدا) ۱۲
ایشان ۴۶	او (صدا) ۱۳۰۱۲
ایشن (پساوند) ۲۹۵	آر* (ضمیر) ۴۹۰۴۶
ایشاً (حرف عطف) ۳۳۵	او (پیشاوند) ۲۸۵
ای کاش ۱۹۵۰۱۳۷	او Ava (پیشاوند) ۲۸۶
اینه (ضمیر اشاره) ۵۰	او [ (پساوند) ۲۹۴
این (اسم اشاره) ۰۲۳۳۰۱۹۷۰۵۳۰۴۹	اوپه Upa ۲۸۶
۲۵۹	اوخ ۱۳۷
این (در ترکیب با چون) ۵۲	اودن (علامت مصدر) ۱۴۹
این (ضمیر اشاره) ۵۰۰۴۹	اور (در صفت فاعلی) ۳۴
این In (پساوند) ۲۹۸	اوز (پیشاوند) ۲۸۶
اینان ۴۹	اوژنیدن ۷۵
اینٔ ۱۶۱۰۱۳۷۰۵۰	اوف (از اصوات) ۱۳۷
اینجا ۱۶۱	او کندن ۷۵
اینك ۱۳۷۰۵۱	اول شخص ۸۲
اینکه ۲۵۵۰۲۳۳۰۵۴	اون (پساوند) ۲۹۴
اینگونه ۱۶۱	اوه (اصوات) ۳۳۵
این همه ۵۶	اویه (پساوند) ۲۹۵
این يك ۵۶	اه (پساوند) ۲۹۵
ای والله (حرف جواب) ۳۳۵	اهل (رك : آل) ۳۳۳
ایها (حرف ندا) ۳۳۵	اهلا و سهلا ۳۳۵
	آی (صدا) ۱۳۰۱۲
	ای (صدا) ۱۳۰۱۲

بای اتصاف ۱۶۱	ب
بای اضافه ۱۶۱	ب (بای تأکید) ۲۳۶، ۹۱، ۸۹، ۸۵
بای تأکید ۱۰۰۰، ۹۹، ۹۰	ب (حرف اضافه) ۲۲۵، ۱۶۷، ۱۳۰، ۱۲۹
باید ۲۶۶	ب ، ی (حرف جر در صریح) ۳۳۵
بای زاید ۱۰۰	ب (پیشوند) ۲۸۶، ۱۶۱، ۳۵
بای زینت ۱۶۱، ۱۰۰۰، ۱۵	ب (علامت قید) ۱۲۵
بایستن (فعل معین) ۹۹، ۹۸، ۷۳	ب (میان دو کلمه) ۲۲
بایستی ۹۸	با (پسوند) ۲۹۶
بجای رسیدن ۷۷	با (پیشوند) ۲۸۶
بجای گذاشتن ۷۷	با (در جمع اعداد) ۶۸
بجز ۱۸۹	با (حرف اضافه با معانی گوناگون) ۱۲۹، ۱۹۱، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۵۲، ۱۳۱
بخ (ادات تحسین) ۳۳۵	۲۲۶، ۲۲۵
بخاطر ۱۵۲	باب ۶۵
بد (پسوند) ۲۹۷	باخبر ۱۴۷
بدا ۱۳۷	بار ۶۸
بدان (ب + آن) ۴۹	بار (پسوند) ۳۰۳، ۲۹۶
بدبخت ۱۳۸	بارگاه ۱۵۵، ۱۳۷
بدرستی ۱۶۹	بار (پسوند) ۲۹۶
بدل ۲۵۳، ۱۴۵	باری (برای تکیه کلام) ۲۹۶
بدون ۱۷۳، ۱۶۹	باری (رجل) ۱۶۸، ۱۵۰، ۱۳۳
بدین (ب + این) ۴۹	باز ۱۶۸
بر (حرف اضافه با معانی گوناگون) ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۵۲، ۱۳۱، ۱۳۰	باستر ۵۶
۱۹۱	باشد (تثنی) ۹۲
بر (پسوند) ۲۹۷	باشد ۱۰۹
بر (پیشوند) ۲۸۷	باشیدن ۱۰۸
بر (در تقسیم) ۶۹	بالا ۱۶۹
بر (در صفت فاعلی) ۳۴	بالاخره ۱۵۰
برابر ۲۸۷، ۶۸	بان (در صفت فاعلی) ۳۴
برای (حرف اضافه با معانی گوناگون) ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۷۱، ۱۵۲، ۱۲۹	بان (پسوند) ۱۹۶
۲۳۶، ۱۹۳	

بود ۲۷۲، ۲۴۵	برتر (صفت) ۲۸۷
بوك ۱۷۲	برخی ۵۶، ۵۵
بوك و مكر ۱۷۲	برشت ۷۹
بو كه ۱۷۲، ۹۶	بركار داشتن ۷۸
بودن ۲۴۳، ۱۰۸، ۹۹، ۷۴، ۷۳	برون (رك : بیرون) ۱۷۳، ۱۲۹
به (بهر) ۲۶۶، ۳۹	برین (صفت) ۲۸۷
به (حرف اضافه) ۲۷۱، ۱۹۰، ۱۸۷، ۱۲۱	بس ۵۵
به به ۲۹۲، ۱۶۱، ۱۵۵، ۱۳۷	با ۱۷۱، ۵۵
بهر (حرف اضافه) ۱۷۳، ۱۲۹	بی ۱۷۱، ۵۵
بهرتر ۲۶۶	بسیار ۳۹، ۳۴
بهمان ۱۹۴، ۵۴	بسیاری ۵۵
بهمدان ۵۶	بشولیدن ۷۶
بی (پیشاوند و حرف نفی اسم و صفت) ۳۵،	بضع ۶۸، ۵۵
۲۸۸، ۱۷۳، ۱۶۹، ۱۵۲	بطوری که ۲۵۴
بی (رك : آن) ۲۸۵	بعد (ظرف زمان) ۳۳۵، ۱۵۱
بی پیر ۱۳۸	بعضی ۵۵
بیچاره ۱۳۸	بقچه ۶۶
بی چند و چون ۱۷۳	بکردار ۱۷۲
بیرون (پیشاوند) ۲۸۸	بل ۲۸۸، ۲۸۷
بیرون (حرف اضافه) ۲۸۸، ۱۲۹	بل (حرف اضراب) ۳۳۵
بیرون (قید) ۱۷۲	بلکه ( ربط ) ۲۰۰، ۱۷۲، ۱۳۴، ۱۳۳
بیش (فعل جامد) ۳۳۵	۲۰۷
بیستار ۵۶	بله (رك : بلی) ۳۳۶
بیش (حرف اضافه) ۱۲۸، ۳۴	بلی (حرف جواب) ۳۳۶
بیش (قید) ۳۴	بن (پساوند) ۲۹۷
بیش (بیشتر) ۳۹	بنا بر این (ربط)
بیک ۲۳	بنام ایزد ۱۷۲، ۱۳۸، ۱۳۷
بیکم ۲۳	بند (رك : ویرگول) ۱۴۱
بی گفت و گو ۱۷۳	بنگر ۱۹۲
بی گمان ۱۷۳	بنیز ۱۰۸
بیل (پساوند) ۲۹۷	بو (پیشاوند) ۲۸۸
بیور ۶۶	بود ۱۵۹، ۱۰۹
بینی ۱۷۳	



پیش (حرکت ، ضمه )	بینی ۱۷۴
پیش (حرف اضافه) ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۳۱	پ
پیشباز ۱۶۸	پا ۱۷۴
پیوند (رك : رابطه) ۲۴۳، ۲۳۹	پاد (پیشاوند) ۲۸۸
ت	پاداشت ۷۹
ت (در اسم مصدر) ۷۹	پارچه ۶۵
ت (حرف جر و قسم در عربی) ۳۳۴	پاسخ دادن ۲۶۷
ت (ضمیر) ۱۷۶، ۴۴	پت Pat (پساوند) ۲۹۷
ت (در عربی) ۱۷	پتی Pati (پیشاوند) ۲۸۸
تا ۶۶	پخشیدن ۷۷
تا (پساوند) ۲۹۷	پذ (پیشاوند) ۲۸۸
تا (حرف اضافه با معانی گوناگون) ۱۲۹، ۱۷۶	پر ۳۹
تا (حرف ربط) ۱۳۳	پرا (پیشاوند) ۲۸۸
تا (در صفت تفضیلی) ۳۸	پرا (پیشاوند) ۲۸۹
تا (در ضرب اعداد) ۶۹	پرسیدن ۲۶۷
تا (میان دو کلمه) ۲۲	پرهیز ۱۳۷
تا (حرف نهایت) ۱۵۰	پس (حرف ربط) ۱۶۸، ۱۳۳
تا (رك : خط فاصله) ۱۲۲	پس (عطف) ۱۷۴
تا اینکه (ربط) ۱۳۳	پس (قید) ۱۷۶
تاختن ۷۳	پس (پیشاوند) ۲۸۹
تاخیر ۲۶۳	پس پشت افکندن ۷۸
تاخیر صفت ۳۴	پش (پیشاوند) ۲۸۸
تاخیر مستند الیه ۲۶۰	پش (پساوند) ۳۰۴
تاش (پساوند) ۲۹۷	پناه بر خدا ۱۳۸
تأیث صفت ۳۲۷	پنداری (در شك و تردید) ۱۷۵، ۹۵، ۹۲
تای تأیث (در عربی) ۳۲۴	پنداشتن ۹۵
تای زایده ۱۸، ۱۷	پلو ۱۷۵
تای مربوط (در عربی) ۳۲۴، ۱۷	پی (حرف اضافه) ۱۷۵، ۱۲۹
تبارك الله ۱۳۷	پی (پیشاوند) ۲۸۸
	پیایی ۱۷۵

ترکیب از دو اسم و حرف «بر» ۳۱۴  
 ترکیب از دو اسم و حرف «تا» ۳۱۴  
 ترکیب از دو صفت با واو عطف ۳۱۲  
 ترکیب از دو عدد بدون واو ۳۱۴  
 ترکیب از دو عدد و اسم ۳۱۳  
 ترکیب از دو فعل ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۳  
 ترکیب از دو فعل با حذف واو عطف ۳۱۱  
 ترکیب از دو قید ۳۱۳  
 ترکیب از دو کلمه و حرف «اندر» و «در»  
 ۳۱۳  
 ترکیب از دو کلمه با حرف «ب» ۳۱۳  
 ترکیب از دو کلمه و يك الف وقایه ۳۱۳  
 ترکیب از دو کلمه‌ی مکرر ۳۰۹  
 ترکیب از قید و اسم ۳۱۱  
 ترکیب از قید و اسم فاعل ۳۱۱  
 ترکیب از قید و اسم مفعول ۳۱۱  
 ترکیب از مشبه به و مشبه ۳۰۹  
 ترکیب از مصدر مرخم با واو عطف ۳۱۴  
 ترکیب کلمات در جمله ۲۷۱  
 ترین (پساوند صفت عالی) ۳۹  
 تشدید ۱۳  
 تصغیر ۲۷، ۱۹۴  
 تصغیر (در عربی) ۳۳۰  
 تعالی الله ۱۳۷، ۳۳۶  
 تعریف مستدالیه ۲۵۷  
 تف ۱۳۷  
 تفاعل ۳۱۹، ۳۲۰  
 تفعال ۳۱۹، ۳۲۰  
 تفاعل ۳۱۹، ۳۲۰  
 تفاعل ۳۱۹، ۳۲۱  
 تفعله ۳۱۹، ۳۲۰  
 تفعیل ۳۱۹

## تتابع اضافات ۲۳۱

تثنيه ۳۲۴

تحت ۳۳۶

تحدیر ۲۰۵

تخفیف ۱۴۳

تر (علامت صفت تفضیلی) ۳۹، ۳۸

## ترکیبیات

ترکیب از اسم اشاره و قید ۳۱۳

ترکیب از اسم فاعل و اسمی دیگر ۳۱۰

ترکیب از اسم و اسم فاعل و هائی ده، اسمیه ۳۱۱

ترکیب از اسم و اسم مصدر ۳۱۳

ترکیب از اسم و اسم مفعول ۳۱۱

ترکیب از اسم مفعول و اسمی دیگر ۳۱۰

ترکیب از اسم و صفت ۳۱۰

ترکیب از اسم و صفت با حذف کسره‌ی موصوف ۳۱۳

ترکیب از اسم و صفت فاعلی ۳۱۲

ترکیب از اسم مبهم و اسم ۳۱۲

ترکیب از اسم با واو عطف ۳۰۹

ترکیب از اضافهی مقلوب ۳۰۸، ۳۰۹

ترکیب از تکرار دو صوت با واو عطف ۳۱۴

ترکیب از حرف و دو فعل ۳۱۲

ترکیب از حرف و اسم ۳۱۲

ترکیب از صفت و اسم ۳۱۰

ترکیب از صفت و اسم فاعل ۳۱۲

ترکیب از صفت و اسم مفعول ۳۱۲

ترکیب از ضمیر مشترك و اسم ۳۱۱

ترکیب از ضمیر مشترك و اسم فاعل ۳۱۱

ترکیب از دو اسم ۳۱۳

ترکیب از دو اسم اشاره با واو عطف ۳۱۳

ترکیب از دو اسم بدون واو عطف ۳۰۹

ترکیب از دو اسم مضاف و مضاف الیه ۳۰۸

ترکیب از دو اسم مفعول ۳۱۲

۲۶۴	تفو ۱۲۷
جز اینکه ۲۰۶	توق ۱۲۸
جفت ۶۵	تقدیم مسند ۲۶۲
جلد ۶۶	تقدیم مسندالیه ۲۶۰
جلو (حرف اضافه) ۱۳۱، ۱۲۹	تمام ۵۶
جمع ۲۴	تمامی ۵۶
جمع (در مسند) ۲۴۱	تمییز ۶۴
جمع (در مسندالیه) ۲۴۲، ۲۴۳	تن ۶۶، ۶۴
جمع به ( - ان ) ۲۵، ۲۴	تن (علامت مصدر) ۷۲
جمع به ( - ها ) ۲۵، ۲۴	تندیدن ۷۷
جمع صفات ۳۲۷	تنکیر مسندالیه ۲۵۷
جمع عربی ۲۲۴، ۲۷۷	تنوین ۲۷۷
جمع عربی به ( - ها ) ۲۷	تو (ضمیر) ۴۷، ۴۶
جمع عربی به ( - ان ) ۲۷	تو (حرف اضافه) ۱۷۹
جمع قلت (در عربی) ۳۲۵	توانستن ۱۰۶، ۹۹، ۷۳
جمع کثرت (در عربی) ۳۲۵	توز (پساوند) ۲۹۷
جمعیهای عربی ۲۵	تو کلت علی الله ۳۳۶
جمع مکسر عربی ۳۲۵	تی تی ۱۲۸
جمع مؤنث عربی ۲۶	
جملگی ۵۵	ث
جمله ۱۲، ۵۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۹، ۲۸۴	
جمله نویسی ۲۷۶	ث ۱۱
جمله‌ی اخباری ۲۲۱	ثوب ۶۶
جمله‌ی استفهام ۲۲۲	
جمله‌ی استفهام تأکیدی ۲۲۲	ج
جمله‌ی اسمی ۲۵۱، ۲۲۰	
جمله‌ی امری ۲۲۲	جامد (در عربی) ۳۲۲
جمله‌ی انشایی ۲۲۱	جایی که ۲۵۴
جمله‌ی بدل ۲۵۳	جرتک جرتک ۱۳۸
جمله‌ی بزرگ ۲۵۰	جز (حرف اضافه) ۱۲۹
جمله‌ی بسیط ۲۴۹	جز (حرف حصر و استثناء) ۱۷۹، ۱۸۰

جمله‌ی ناقص ۲۲۱	جمله‌بندی (رك : ترکیبات کلمات در جمله)
جمله‌ی ندایی ۲۲۲	۲۷۱
جمله‌ی نهی ۲۲۲	جمله‌ی تام (رك : جمله‌ی کامل) ۲۲۰
جيك جيك ۱۳۸، ۱۳۷	جمله‌ی تبعی ۲۲۱
جين (پساوند) ۲۹۷	جمله‌ی تعجب ۲۲۲
ج	جمله‌ی تعلیلی ۲۵۰
چاك چاك ۱۳۸	جمله‌ی تفسیری ۲۵۱
چاو چاو ۱۳۸	جمله‌ی تمنی ۲۲۲
چرا (استفهام و معانی گوناگون) ۵۷، ۱۹۹، ۱۵۸، ۱۵۴	جمله‌ی جزء ۲۴۹
چراکه ۱۸۰	جمله‌ی جوابی ۲۵۰
چسان (استفهام) ۵۷	جمله‌ی دعایی ۲۲۲
چشم بد دور ۱۷۲	جمله‌ی زمانی ۲۵۴
چطور ۵۸	جمله‌ی شرطی ۲۶۹، ۲۴۹
چقدر ۱۸۵	جمله‌ی قایبی ۲۵۴
چقدر عالی ۱۳۷	جمله‌ی فعلی ۲۵۱، ۲۲۰
چکاچاك ۱۳۸	جمله‌ی کامل (رك : جمله‌ی تام) ۲۲۰
چك چك ۱۳۸	جمله‌ی كوچك ۲۵۰
چگونه ۱۸۵، ۵۷	جمله‌ی مرکب ۲۲۰
چنان ۲۳۴، ۲۳۳، ۱۸۰	جمله‌ی مطلق ۲۴۹
چنانچه (ربط) ۱۳۳	جمله‌ی مترضه ۲۵۱
چنانكه (ربط) ۲۵۴، ۱۳۳	جمله‌ی مقول قول ۲۵۱
چنان و چنین ۵۶	جمله‌ی مقید ۲۴۹
چند ۲۱۲، ۱۸۱، ۶۸، ۵۷، ۵۵	جمله‌ی مکمل ۲۲۱
چندان ۱۸۱، ۶۸، ۵۵	جمله‌ی منتج ۲۵۴
چندانكه (ربط) ۱۳۴، ۱۳۳	جمله‌ی مقایسه‌یی ۲۵۴
چندی ۶۸	جمله‌ی موصول ۲۵۴
چندین ۱۸۱، ۶۸، ۵۵	جمله‌ی مؤول ۲۰۲
چنین ۲۳۳، ۱۸۰	جمله‌ی مؤول بمنت اصلی ۲۶۵، ۲۵۲
چنین و چنان ۵۶	جمله‌ی مؤول بمنت بدلی ۲۵۲
	جمله‌ی مؤول بمصدر اصلی ۲۵۲
	جمله‌ی مؤول بمصدر بدلی ۲۰۲
	جمله‌ی مؤول قیدی ۲۵۳

حالت اضافی ۲۳۲  
 حالت ندا ۲۳۲، ۲۳۱  
 حینا ۳۳۷، ۱۳۷  
 حتی (حرف جر عربی) ۲۳۷  
 حذف افتال ۲۶۶  
 حذف بعضی از اجزای جمله ۲۶۸  
 حذف بعضی از حروف ۲۷۰  
 حذف رابطه ۲۶۵  
 حذف رابطه (سامعی) ۲۶۵  
 حذف رابطه (قیاسی) ۲۶۵  
 حذف مسند ۲۶۳  
 حذف مسندالیه ۲۵۷  
 حذف مضاف الیه ۲۲۷  
 حذف وی، نکره ۲۳۷  
 حرکت ۱۲  
 حرف ۱۱  
 حرف (دو زبان عربی) ۳۱۷  
 حرف استثناء ۱۵۷  
 حرف اضافه ۲۸۵، ۲۴۱  
 حرف تعریف (عربی) ۲۳۶  
 حرف تعریف ۲۳۶  
 حرف ربط ۲۴۱، ۱۹۶، ۱۸۴، ۱۳۳  
 حرف ربط مرکب ۱۳۳  
 حرف ربط مفرد ۱۳۳  
 حرف شرط ۱۹۲  
 حرف نفی ۲۷۷، ۸۴  
 حرفهای پیوسته ۱۲  
 حرفهای جدا ۱۲  
 حرف وقایه ۲۸۴  
 حروف استدرک ۲۱۱، ۲۰۴  
 حروف اضافه ۲۲۵، ۱۲۹  
 حروف ربط ۲۱۶

چو (ربط) ۱۳۵  
 چون (استفهام) ۵۷  
 چون (تشبیه) ۹۲  
 چون (حرف اضافه) ۱۲۹  
 چون (حرف ربط) ۱۳۳، ۱۸۲، ۲۵۰، ۲۰۱، ۲۷۰  
 چون آن ۱۸۰  
 چون این ۱۸۰  
 چونکه ۱۸۴، ۱۸۳  
 چه (پساوند) ۲۹۸  
 چه (در استفهام) ۵۷، ۱۸۵، ۲۵۰  
 ۲۵۴  
 چه (در جمع به - ها) ۵۷، ۲۶  
 چه (در نوشتن) ۲۶  
 چه (حرف ربط و معانی گوناگون) ۱۳۳، ۲۲۵، ۱۹۲، ۱۸۴، ۱۵۴، ۱۳۴  
 چه (علامت تصغیر) ۲۷  
 چه (موسول) ۵۲  
 چه چه ۱۳۷  
 چه خوب ۱۳۷  
 چه رای ۱۶۰  
 چی (پساوند) ۲۹۷  
 چیست (استفهام) ۱۸۵، ۵۷

ح

حاشا (کلمه انکار) ۳۳۷  
 حاشا و کلا ۳۴۰  
 حال (اکنون) ۸۹  
 حالا (ظرف زمان) ۳۳۷  
 حال (درالف اتصال) ۱۴۹  
 حالات اسم ۲۲۲

خواهیدن ۷۳	حروف شرط ۲۱۲
خواستن ۹۹، ۷۳	حروف نداء ۲۱۷
خواه (ربط) ۱۳۳، ۱۵۶، ۱۸۵، ۱۸۶	حسب ۳۳۷
خواهی ۱۸۶	حکی (رك : آورده اند) ۲۶۷
خوب ۱۳۷	حلقه ۶۴
خود ۵۲	حیث ۳۳۷
خورشت ۷۹	حیص و بیص ۳۳۷
خوشا ۱۳۷، ۱۹۲	حیف ۱۳۷، ۳۳۷
خویش ۵۲	
خویشتن ۵۲	
خه خه ۱۳۷، ۱۶۱، ۱۸۶	
خهی ۱۳۷، ۱۸۶	
خیر ۳۳۷	
خیلی ۳۹	
	خ
	خاتون ۲۳
	خاموش ۱۳۷
	خان ۲۳
	خان (پساوند) ۲۹۸
	خانم ۲۳
	خانه (پساوند) ۲۹۸
	خبردار ۱۳۷
	ختن (علامت مصدر) ۱۱۱
	خدا پیامرز ۱۳۸
	خدارا ۱۳۸
	خدا نخواستہ ۱۳۸
	خدا نکناد ۱۳۸
	خبر (پیشاوند) ۲۸۹
	خسبیدن ۷۳
	خش خش ۱۳۷
	خط فاصله ۱۴۱
	خفتن ۷۳
	خفتیدن ۷۳
	خلاصه ۱۵۰
	خن (پساوند) ۲۹۸
	خنك ۱۳۷
د (ضمیر) ۱۸، ۴۴	
داد ۱۳۷	
داشتن ۷۴	
دام (درمورد دعا) ۳۳۸	
دامت (درمورد دعا) ۳۳۸	
دان (پساوند) ۲۹۸	
دانگ ۶۵	
دانه ۶۶	
دخیل ۱۳۷	
در (حرف اضافه بامعانی گوناگون) ۱۲۹،	
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳،	
۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۲۵	
در (پیشاوند) ۲۸۹، ۳۱۳	
در باره ۱۵۱، ۱۸۷	
دردا ۱۳۷	